

بازشناسی نفس لوآمه و عوامل بیداری آن از نگاه قرآن و حدیث

mohhos313@yahoo.com

hasanvafa88@yahoo.com

محمدرضا حسینی نیا / استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه ایلام

محسن حسن‌وندی / دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه ایلام

دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۲۰ - پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۰

چکیده

نفس، یکی از ابعاد وجودی انسان است که دارای مراتب مختلفی و به حالات و شئون مختلفی متصف می‌شود. یکی از این حالات، حالت لوآمگی آن است که پس از اتصاف به آن، «نفس لوآمه» خوانده می‌شود. اینکه نفس لوآمه چیست و چه عواملی در فعلیت و بیداری آن نقش دارند، مسئله‌ای است که این پژوهش به دنبال پاسخ به آنها است. روش پژوهش، توصیفی - تحلیلی است و در جمع‌آوری داده‌های، از منابع کتابخانه‌ای استفاده شده است. با مطالعه و بررسی منابع مربوطه، به دست آمد که نفس لوآمه یکی از حالات، مراتب و شئون نفس است که؛ هنگام ارتکاب معاصی توسط آدمی، بدان متصف می‌شود؛ بدین معنا که تمامی انسان‌ها از بر و فاجر، بعضی هم در دنیا و هم در قیامت و بعضی صرفاً در قیامت، بر اثر حضور و بروز عواملی بیداری آفرین، این حالت لوآمگی را در خود احساس کرده و در نتیجه، به دلیل انجام فجور و یا قلت انجام کار نیک، ندامت حاصل شده و به ملامت خود می‌پردازند.

کلیدواژه‌ها: نفس، نفس لوآمه، ضمیر، وجدان، بیداری.

طرح مسئله

بحث پیرامون نفس و معرفت نفس، یکی از مباحث بنیادین در منظومه آموزه‌های اسلامی است. بر اساس تعالیم اسلام، نفس آدمی از یک سو، او را به پاکی، پیراستگی و کمال هدایت می‌کند و از سوی دیگر، به فجور و زشتی. قرآن کریم، منشأ اجتناب انسان از گناه و تمایل او به پاکی و تقوا را نفس لوآمه می‌داند: «وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (شمس: ۷-۸)؛ و خاستگاه تمایل او به فجور را نفس اماره، «وَ مَا أَتْرَبُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَرَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» (یوسف: ۵۳). از این رو، دانشمندان علوم اسلامی، بر اساس دلایل قرآنی و روایی، برای انسان نفوسی همچون نفس اماره، لوآمه، مطمئنه، ملهمه، مسؤلّه، راضیه و مرضیه را برشمرده‌اند که به اعتبارات مختلف، مورد تقسیم‌بندی قرار گرفته‌اند. در اینکه آیا نفوس مذکور، هر یک به‌طور مستقل نفس هستند و یا حالات، اوصاف و مراتب آن، محلّ اختلاف می‌باشد. اما بیشتر علما تصریح کرده‌اند که موارد مذکور حالت‌ها، اوصاف و مراتب عارض بر نفس هستند (نراقی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۶۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۲۳ق، ص ۴۹؛ مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۸۳؛ سبحانی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۳؛ کجوری، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۳۳؛ طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۳، ص ۲۹۱)؛ بدین معنا که نفس انسانی واحد بوده، اما تحت‌تأثیر گرایش‌ها و قوای درونی، همچون عقل، قلب و فطرت و قوای بیرونی همچون هوی و هوس و شیطان، حالات و شئون متفاوتی به خود گرفته و به نام‌های مختلفی خوانده می‌شود. در نتیجه، تأثیر این قوا، یکی از مراتب و حالات عارضه بر آن، حالت لوآمه است که تحت تأثیر قوه عقل و با استعانت از آن عمل نموده و انسان را در مسیر بیداری فطرت الهی قرار می‌دهد.

نفس لوآمه، با همین عنوان مصطلح، تنها یک بار در قرآن کریم آمده است: «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» (قیامت: ۲). در روایات نیز با این عنوان مصطلح، چندان از نفس لوآمه سخن به میان نیامده، بلکه بیشتر با عنوان ضمیر و وجدان به کار رفته است: «اللوآمه، و نعبّر عنها فی الأدب الحدیث بالضمیر و الوجدان» (مدرسی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۷، ص ۱۳۵). این مرتبه از نفس، نزد روان‌شناسان و علمای اسلامی تحت عناوینی همچون «وجدان اخلاقی»، «ضمیر اخلاقی»، «وجدان بیدار»، «نفس متقیه»، «جان آدمی» و «وجدان بشری» نیز شناخته می‌شود. با توجه به نقش تعیین‌کننده نفس لوآمه، در سرنوشت دنیوی و اخروی انسان، شناخت حقیقت و کارکردهای آن از اهمیت فراوانی برخوردار است. بر این اساس، نگارنده، درصدد پاسخ‌گویی به این سؤالات است که حقیقت نفس لوآمه چیست؟ و عوامل مؤثر بر پویایی و بیداری آن کدام است؟

واژه‌شناسی

نفس

«نفس» در معنای «ذات، روح حیات‌دهنده به جسم، خون و کالبد و حقیقت هر چیز می‌باشد» (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۲۷۰؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۱۱۴؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۲۳۳). در قرآن کریم

در معانی روح: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» (زمر: ۴۲)؛ شخص: «وَأَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا» (بقره: ۱۴۸)؛ تمایلات نفسانی: «وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِلَّا النَّفْسَ لَأَمَّارَةً بِالسُّوءِ» (یوسف: ۵۳)؛ قلب: «وَأَذْكَرَ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً» (اعراف: ۲۰۵) و بشر اولی: «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» (زمر: ۶) به کار رفته است. در معنی اجمالی آن، «جوهر بخاری لطیفی است که منشأ نیروی زندگانی و حرکت ارادی در انسان می‌گردد» (جرجانی، ۱۴۲۱ق، ص ۲۳۹). در حکمت متعالیه، تعریف نفس که مورد اجماع قاطبه حکمای مسلمان نیز هست، تحت عنوان کمال اولی برای جسم طبیعی معرفی شده است: «فَطَهَّرَ أَنْ النَّفْسَ كَمَالُ أَوَّلِ لِحْسِمٍ طَبِيعِي» (صدرالمآلهین، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۱۶). البته نه هر نوع جسم طبیعی همچون آتش و زمین، بلکه کمال برای جسم طبیعی‌ای که کمالات ثانیه به واسطه قوا و آلاتی که دارند، از آنها صادر می‌شود: «وَلَا لِكُلِّ جِسْمٍ طَبِيعِي إِذْ لَيْسَتْ النَّفْسُ كَمَالًا لِلنَّارِ وَلَا لِلْأَرْضِ؛ بَلِ النَّفْسُ اللَّتِي فِي هَذَا الْعَالَمِ كَمَالُ لِحْسِمٍ طَبِيعِي يَصْدُرُ عَنْهُ كَمَالَاتُهُ الثَّانِيَةِ بِأَلَاتٍ يَسْتَعِينُ بِهَا...» (همان).

از نگاه علمای اخلاق، نفس «جوهری است ملکوتی که در ارتفاع حاجت‌هایش، تن را به کار می‌گیرد و اوست ذات و حقیقت انسان و اندام‌ها و قوای بدنیه همگی آلات او هستند؛ چراکه فعل آنها به صورت کامل وابسته به نفس است. اما نفس به حسب اعتبارهای مختلفی که می‌گیرد، دارای نام‌ها و اسامی مختلفی است، گاه روح نامیده می‌شود، گاه عقل، گاه قلب...» (نراقی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۶۳). چنان‌که دیده می‌شود، نفس به اعتبارهای گوناگون، معانی مختلف می‌یابد. از آنجایی که ارائه تعریف واحد از آن سخت است، معمولاً بر اساس آثار و مراتب آن شناخته می‌شود. از این‌رو، می‌توان گفت: نفس، قوه و یکی از ابعاد وجودی انسان است که متناسب با شرایط مختلف، مراتب و شئون مختلفی می‌پذیرد؛ گاهی به دلیل غلبه شهوات، آمر به انجام منکرات می‌شود که «آماره» خوانده می‌شود. گاهی به دنبال ارتکاب گناه و به دلیل بیداری و ادراک حقایق، ملامت‌گر خود بوده و ناهی از مفاسد می‌شود که «لوامه» نامیده می‌شود. گاهی در اثر قرب به خدا، به حالت سکون و آرامش مطلق می‌رسد که آن مرتبه را «مطمئنه» می‌نامند.

لوامه

واژه «لوامه»، از ماده لوم به معنای سرزنش انسان نسبت به خودش، در مورد آنچه در وجودش است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۷۵۱). انتقاد از حالت یا عملی که رخ داده است. اگرچه در واقع آن عمل و یا حالت نیکو باشد (مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ج ۱۰، ص ۲۸۹). لوامه خواندن نفس، از همین جهت است؛ یعنی ملامت صاحب خود به دلیل کوتاهی در انجام عبادت حق تعالی: «سُمِّيَتِ النَّفْسُ اللَّوَامَةَ لِأَنَّهَا تَلُومُ صَاحِبِهَا عِنْدَ تَقْصِيرِهِ فِي عِبَادَةِ مَوْلَاهَا» (فیض کاشانی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۷). این صفت، اگر در معنای لایمه در نظر گرفته شود، صفت مدح است و اگر در معنای لوامه، صفت ذم (حنفی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۷۶۰). «قرآن به نفس لوامه به اعتبار قوه ملامت‌گری و سرزنش آن نظر دارد؛ یعنی به این اعتبار به آن نام نفس لوامه می‌دهد که بعد از عمل، ملامت و سرزنش می‌کند» (مظاهری، ۱۳۸۶، ص ۱۱۸). بنابراین، لوامه در معنای ملامت‌کننده، مرتبه و صفت خاص نفس و «أَخْصَ

خصائص الإنسان» (حنفی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۷۶۰) بوده و زمانی اطلاق می‌شود که حالت ندامت از ارتکاب معاصی، یا ندامت از عدم انجام فعل خیر، دست دهد.

حقیقت نفس لوامه و ظرف ظهور لوامگی آن

در باب چپستی نفس لوامه، نظرات متعددی مطرح شده است. از جمله آمده است:

نفس لوامه همان چیزی است که ما آن را وجدان می‌نامیم و فروید و روان‌کاوان آن را «من برتر» یا «من ایدئال» می‌نامند و آن بخشی از نفس است که انسان را در کارهایش به محاسبه می‌کشد و نسبت به ارتکاب خطاها ملامتش می‌کند و او را می‌دارد تا نسبت به ارتکاب گناه احساس پشیمانی کند (نجاتی، ۱۳۸۱، ص ۱۴۶).

یا اینکه؛

وجدان و درک آدمی مراد است و گفته‌اند نفس ملامت‌گر است؛ وجدان اخلاقی که انسان را هنگام اعمال خلاف ملامت می‌کند و به جبران و تجدید نظر و او می‌دارد. روحی است بیدار و نسبتاً آگاه، هرچند در برابر گناه مصونیت نیافته، گاه لغزش پیدا می‌کند، اما کمی بعد بیدار می‌شود و توبه می‌کند (حریری، ۱۳۸۴، ص ۳۷۲).

در تعریف دیگری آمده است:

نفس لوامه نفسی است که به نور قلب منور می‌شود، به اندازه‌ای که از خواب غفلت بیدار و متنبه شود. نفس لوامه بین ربوبیت و خلقت متردد است؛ پس هر گاه بدی از آن صادر شود، به حکم جبلت ظلمانی، نور تنبیه خداوندی آن را بیدار می‌کند؛ پس با بیدار شدن، خود را سرزنش و استغفار می‌کند (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۱۳۱).

چنانکه مشاهده می‌شود، در همه تعاریف فوق بر این مسئله تأکید شده که نفس لوامه، یکی از خصوصیات نفس آدمی است که در حالت ارتکاب معاصی بر او عارض شده، تنبه و ملامت فرد را به دنبال داشته و او را به ترک و جبران و او می‌دارد.

در ذیل آیه دوم سوره قیامه و در باب ماهیت نفس لوامه و ظرف ظهور لوامگی آن، آراء و اقوال مختلفی مطرح شده است که مهم‌ترین آنها به شرح ذیل می‌باشد:

الف. اینکه مراد از نفس لوامه، نفس حضرت آدم علیه السلام است که مورد ملامت خداوند قرار گرفته و آن حضرت نیز خود را به دلیل ترمّد از فرمان الهی و خروجش از بهشت ملامت می‌کند (قمی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۳۹۶؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۵۳۴؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۴۶۱).

ب. وجدان اخلاقی که انسان را به هنگام اعمال خلاف، در این دنیا ملامت می‌کند و او را به جبران و تجدید نظر و او می‌دارد (فلسفی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۲۷۶؛ مکارم‌شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۲۵، ص ۲۷۶؛ مدرسی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۷، ص ۱۳۵).

ج. همه انسان‌ها پیوسته خود را در قیامت به دلیل ارتکاب اعمال ناشایست و کم‌کاری در انجام اعمال خیر ملامت می‌کنند (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۴۰۰؛ ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۵۹۸؛ میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۱۰، ص ۳۰۰؛ فراء، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۰۸).

د. تنها کافران و فاجران خود را به دلیل کفر و فجور خود ملامت می‌کنند (بلخی، ۱۴۲۳ق، ج ۴، ص ۵۰۷).
 ه. تنها مؤمنان هستند که خود را مورد ملامت قرار می‌دهند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲۰، ص ۱۶۴؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹ق، ج ۲۳، ص ۲۳۸؛ سوراآبادی، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۲۷۲۴؛ قطب، ۱۴۱۲ق، ج ۶، ص ۳۷۶۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۶۵۹).

به نظر می‌رسد با توجه به نظرات فوق قول اول بیان مصداقی از مصادیق سرزنش نفس لوامه باشد و نه بیان مراد از آن؛ چرا که اولین بار، که نفس ملامت‌گر ظهور می‌یابد و احساس پشیمانی از گناه صورت گرفته و حالت توبه دست می‌دهد، در جریان حضور حضرت آدم و حوا^{علیهم‌السلام} در بهشت و سرپیچی او از فرمان خداوند متعال بوده است (بقره: ۳۵-۳۷)، نه منحصر و مختص به ایشان. همچنین، در آیات «وَوَسَّوْا لَهَا فَالْهَمَهَا فَجْورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس: ۷-۸). «مراد از نفس، نفس انسانیت و جان همه انسان‌ها است» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲۰، ص ۴۹۹). همان‌گونه که گذشت، نفس لوامه تحت عنوان جان آدمی نیز خوانده شده است؛ از این رو، می‌توان گفت: این آیات به نفس لوامه اشاره دارد که مبتنی بر فطرت توحیدی بوده و فجور و تقوا بدان الهام شده است. اگر گفته شود که مراد از نفس لوامه، نفس آدم ابوالبشر^{علیه‌السلام} است: «با سیاق آیات و مخصوصاً با آیات، «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس: ۹-۱۰) نمی‌سازد؛ چون معنا ندارد که کسی نفس آدم ابوالبشر را تزکیه کند و یا آلوده سازد» (همان).

قول دوم، نفس را اولاً، وجدان و الزام اخلاقی ناظر بر افکار و اعمال و ثانیاً، آن را مربوط به همه انسان‌ها دانسته است؛ مطلبی که غیرقابل مناقشه است؛ اما اینکه حوزه وجودی آن را فقط دنیا در نظر گرفته، محل بحث می‌باشد. برخی مفسران تأکید دارند که در آیه اول و دوم سوره قیامه، ذکر قسم به نفس لوامه، در کنار قسم به روز قیامت، بیانگر این است که ظرف ظهور لوامگی نفس، غیر از دنیا، قیامت نیز می‌باشد: «لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ الْوَالِئَةِ» (قیامه: ۱-۲). پیامبر اکرم^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} نیز حضور نفس لوامه را در قیامت از سوی همه انسان‌ها، چه پر و چه فاجر، مورد تأکید قرار داده، می‌فرماید: «لَيْسَ مِنْ نَفْسٍ بَرَّةٍ وَلَا فَاجِرَةٍ إِلَّا وَ تَلَوْمٌ نَفْسَهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنْ عَمِلَتْ خَيْرًا كَيْفَ لَمْ أَرِدْ وَإِنْ عَمِلَتْ شَرًّا قَالَتْ لَيْتَنِي كُنْتُ قَصْرَت» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷، ص ۲۹)؛ در روز قیامت هیچ نفس نیکوکار و بدکار نباشد، مگر اینکه ملامت کند خود را. اگر عمل نیکو کرده باشد، گوید: چرا زیاده‌تر از آن نکردم. و اگر کار بد کرده باشد گوید: ای کاش آن را نمی‌کردم.

قول سوم نیز از این جهت که نفس لوامه را مربوط به همه انسان‌ها می‌داند، مورد تأیید است. اما از این جهت که ظرف تحقق آثار و ویژگی‌های آن را فقط قیامت می‌داند، مورد پذیرش نیست؛ چراکه بر اساس تعاریف صورت گرفته، کارکرد نفس لوامه در این دنیا، ایجاد احساس ملامت و ندامت از ارتکاب گناه و ممانعت از ارتکاب مجدد آن، به هدف تزکیه و تعالی انسان است. این امر مستلزم تحقق شرایط آن در دنیاست. چنین مسئله‌ای در قیامت بی‌معنا بوده و بر اساس خود آیات قرآن کریم، تذکر و بیداری و همچنین، ندامت دیرهنگام نفس در قیامت واقع می‌شود. اما

سودی نداشته و هیچ‌گونه اثر تربیتی بر آن مترتب نمی‌شود: «وَ جَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي» (فجر: ۲۳-۲۴).

قول چهارم و پنجم نیز هر یک به تنهایی و به صورت مجزا، نمی‌تواند مورد قبول واقع شود؛ چرا که نفس لوأمه و ویژگی ملامت‌گری آن را یا مختص به کافران می‌داند و یا منحصر در مؤمنان. درحالی‌که با نگاهی به آیات و روایات، مثال‌های نقض بی‌شماری را می‌توان یافت که در پرتو آن، ملامت و ندامت نفس لوأمه هم شامل مؤمنین (صافات: ۱۴۲؛ اعراف: ۲۳) است و هم شامل کفار (ذاریات: ۴۰؛ مائده: ۳۰-۳۱؛ شعراء: ۱۵۷). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد ملامت نفس در زهاد می‌فرماید: «زاهدین در دنیا قلبه‌ایشان گریان است؛ اگر چه می‌خندند؛ و حزن آنها بسیار است؛ اگر چه در ظاهر خوشحال به نظر می‌رسند. خود را بر کارهای خلاف خود، بسیار ملامت می‌کنند؛ گرچه مورد غبطه باشند، به‌واسطه نعمت‌هایی که به آنها روزی داده شده است»؛ «إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا تَبْكِي قُلُوبُهُمْ وَإِنْ ضَحِكُوا وَ يَسْتَدُّ حُرْنُهُمْ وَإِنْ فَرِحُوا وَ يَكْثُرُ مَقْتُهُمْ أَنفُسُهُمْ وَإِنْ اغْتَبَطُوا بِمَا رَزَقُوا» (دبلمی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۳۴). بر اساس قول دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، نفس لوأمه هم مربوط به نیکوکاران است و هم بدکاران؛ آنجایی که در نصیحت به عبد‌الله بن مسعود می‌فرماید: «يَا ابْنَ مَسْعُودٍ أَكْثَرَ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَالْبِرِّ فَإِنَّ الْمُحْسِنَ وَالْمُسِيءَ يَنْدَمَانِ يَقُولُ الْمُحْسِنُ يَا لَيْتَنِي أَزِدْتُ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَ يَقُولُ الْمُسِيءُ قَصَّرْتُ وَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» (طبرسی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۵۴).

بنابراین، قول دوم و سوم از این جهت که نفس لوأمه را مربوط به همه انسان‌ها می‌داند، مورد قبول است. اما ادامه تعریف، به شرط عدم اختصاص و انحصار آن به آخرت و یا دنیا و تعمیم آن به هر دو، قول بهتری به نظر می‌رسد. بدین معنا که نفس لوأمه هم ناظر به بُعد دنیوی است و هم ناظر به بُعد اخروی. بُعد دنیوی از این جهت که خود را در اثر ارتکاب منکر، سرزنش و نادم کرده و به جبران و اصلاح او می‌دارد و بُعد اخروی از این جهت که در عرصه قیامت، خویشتن را به دلیل انجام منکرات و کمی اعمال نیک دنیا سرزنش می‌کند (فجر: ۲۴). با این تفاوت که ندامت و ملامت دنیوی، می‌تواند مقدمه‌ای برای جبران و اصلاح باشد. اما ندامت و ملامت خویشتن در قیامت، دیر هنگام بوده سودی بر آن مترتب نیست؛ از این رو، می‌توان گفت: «انسان دارای حالتی است که در برابر انجام بدی‌ها یا کم شدن خوبی‌ها، هم در دنیا خود را ملامت می‌کند و هم در آخرت. این ملامت‌ها، همان ندامت و پشیمانی است که می‌تواند، مقدمه توبه باشد و یا بستری برای یأس و خودباختگی فراهم آورد» (قرائتی، ۱۳۸۸، ج ۱۰، ص ۳۰۵).

از این رو، با توجه به این اوصاف و اقوال، نفس لوأمه همان نفس باقی بر فطرت الهی و وجدان اخلاقی است که در این دنیا، صاحب خود را به هنگام ارتکاب معاصی ملامت نموده، به جبران و اصلاح او می‌دارد. و در قیامت نیز موجب می‌شود تا نیکوکار به دلیل عدم انجام فعل نیک زیادتیر، خود را ملامت نماید و بدکار، از این جهت که چرا مرتکب آن کار بد شده و از کار نیک روی گردان بوده است.

عوامل بیدارگر نفس لوامه

خداوند متعال همه آنچه را که نوع انسان برای رسیدن به مقصد نهایی و کمال نیاز دارد، در سرشت او به ودیعت نهاده است. از یک سوی، فطرت او را مطابق با دین توحیدی‌اش قرار داد: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (روم: ۳۰). از سوی دیگر، پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به او الهام کرد: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس: ۸). و هر دو راه [خیر و شر] را بدو نمود: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (بلد: ۱۰)؛ و زمینه تشخیص آن را در او قرار داده است: «فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا» (انسان: ۲). امام صادق علیه السلام این گونه به این مسئله اشاره کرده است:

إِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ طَيِّبَ نَفْسِكَ وَبَيْنَ لَكَ الدَّاءَ وَ عَرَفْتَ آيَةَ الصَّحَّةِ وَ ذَلَّتْ عَلَى الدَّوَاءِ فَانظُرْ كَيْفَ قِيَامِكَ عَلَى نَفْسِكَ (کلینی، ۴۰۷ق، ج ۲، ص ۵۵۴)؛ تو را طیب خودت قرار داده‌اند. مرض را بر تو آشکار کرده‌اند و نشانه‌های سلامت را به تو آموخته‌اند و تو را به داروی شفابخش راهنمایی نموده‌اند. در کار خود نظر کن و ببین چگونه برای سعادت خویش قیام می‌کنی.

یکی از مراتب نفس انسان، که در سرشت و حقیقت او نهاده شده، لوامه بودن است. همه انسان‌ها از این شأن و مرتبه نفس برخوردارند، اما به مانند فطرت توحیدی، بیشتر موارد در معرض غفلت و فراموشی واقع می‌شود. از این رو، برای بیداری و پویایی نفس لوامه در ذات آدمی، وجود عواملی چند ضرورت است که به‌عنوان تذکار و محرکی در این خصوص عمل می‌کنند؛ این عوامل در مورد بسیاری از گناهکاران، به دلیل پیروی از هوای نفس و استتکاف از شنیدن و پذیرش سخن حق و ختم و طبع و غشاوه بر گوش و قلب و دیدگان ایشان، مسکوت مانده، حق در قلب و ضمیر ایشان نفوذ نکرده و گوش‌های آنها مهیای شنیدن حق نیست: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَلَّا تَذَكَّرُونَ» (جاثیه: ۲۳). به همین دلیل بیدار نخواهند شد، مگر به گاه قیامت و دیدن غیب که در دنیا بدان مؤمن نبودند: «وَ أَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ» (انبیاء: ۹۷).

عوامل مذکور به دو قسم عوامل درونی و بیرونی تقسیم می‌شوند:

عوامل درونی

عوامل درونی، که نقش قابل توجهی در بیداری نفس دارند، فراوانند در این بخش، به چند عامل مهم و کلیدی اشاره می‌گردد:

اندیشه در قبح گناه و عواقب آن

فطرت انسان، به گونه‌ای است که از گناه و اعمال منافی اخلاق، گریزان است. اما گاهی در اثر عوامل متعدد، این فطرت پاک و الهی در وجود انسان خفته است. اندیشه جدی همراه با اعتقاد درونی، در آثار مخرب و منفی اعمال گناه‌آلود و آثار وضعی و همچنین، عواقب دنیوی و اخروی آن از یک سو، و اعمال صالح از سوی دیگر، و مقایسه بین آن دو، می‌تواند به‌عنوان عاملی برای بیداری نفس لوامه، ایجاد انگیزه و تصمیم بر ترک گناه مورد توجه قرار گیرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله، در خصوص آثار وضعی گناه می‌فرماید: «مَا مِنْ خَدَشٍ عُدُوٍّ وَ لَا نَكْبَةٍ

قَدَمٍ إِلَّا بِذَنْبٍ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۰، ص ۳۱۶)؛ هر خراشی که از چوبی به انسان می‌رسد و هر لغزش قدمی، بر اثر گناهی است که از او سر زده است. مصداق بارز این مسئله؛ یعنی بیداری وجدان به واسطه اندیشه پیرامون عواقب اعمال، حرین‌یزید ریاحی است. وی به هنگام کارزار کربلا، خود را بین بهشت و جهنم مخیر می‌بیند و به گفته خود ایشان، هیچ چیزی را بر بهشت برتری نمی‌دهد، هرچند که کشته شده و یا سوزانده شود. به دنبال آن، خود را به دلیل همراهی با سپاهیان یزیدی، سرزنش نموده و ضمن اعلام توبه، در رکاب امام حسین علیه السلام قرار می‌گیرد:

وَاللّٰهُ اِنِّيْ اَخْبِرُ نَفْسِيْ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَوَاللّٰهِ لَا اَخْتَارُ عَلٰى الْجَنَّةِ شَيْئًا وَّلَوْ قَطَعْتَ وَاُخْرَفْتَ؛ ثُمَّ صَرَبَ فَرَسَهُ قَاصِدًا اِلٰى الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ يَدُهُ عَلٰى رَاسِهِ وَ هُوَ يَقُوْلُ اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ اَتَيْتُ فَتُبَّ عَلٰى فَقَدْ اُرْعَبْتُ قُلُوْبَ اَوْلِيَائِكَ وَاَوْلَادِ بَنَاتِ نَبِيِّكَ وَاَقَالَ لِلْحُسَيْنِ علیه السلام جَعَلْتُ فِدَاكَ اَنَا صَاحِبِكَ الَّذِيْ حَبَسَكَ عَنِ الرَّجُوْعِ وَ جَجَّعَ بِكَ وَا مَا ظَنَنْتُ اَنْ الْقَوْمَ يَبْلُغُوْنَ مِنْكَ مَا اَرٰى وَاَنَا تَائِبٌ اِلٰى اللّٰهِ تَعَالٰى فَهَلْ تَرٰى لِيْ مِنْ تَوْبَةٍ فَقَالَ الْحُسَيْنِ علیه السلام نَعَمْ يَسُوْبُ اللّٰهُ عَلَيْكَ (ابن طاووس، ۱۳۴۸، ص ۱۰۳)؛ حر که وجدانش بیدار شده، از دام دشمن خانه زاد نفس اماره رهیده و از سوی امام علیه السلام حر دنیا و آخرت لقب می‌گیرد: «أنت الحرُّ كما سَمَّتك أمك؛ أنت الحرُّ إن شاء الله في الدنيا و الآخرة» (ابومخنف کوفی، ۱۴۱۷ق، ص ۲۱۵).

آنچه که در این تصمیم و حرکت حر تأثیر گذاشته و او را از همراهی با سپاه کفر باز می‌دارد، اندیشه در عاقبت کاری است که یک طرف آن بهشت است و یک طرف دیگر، جهنم. در نهایت، نفس اماره‌اش را به عقب رانده و هیچ منفعتی را بر بهشت ابدی که نتیجه همراهی با امام علیه السلام است، ترجیح نمی‌دهد.

خودشناسی

عامل درونی دیگری، که در بیداری نفس لواحه مؤثر است، خودشناسی است. خداوند متعال، در قرآن کریم همواره انسان را به تفکر انفسی دعوت کرده، و کسانی را که از آن سر باز می‌زنند، مورد مؤاخذه قرار داده است: «وَأَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِيْ أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ وَ اَجَلٍ مُّسَمًّى» (روم: ۸). متعلق تفکر انفسی، خلقت آسمان‌ها و زمین است. این تفکر در درون جان و مراجعه به عقل و وجدان، کلید بسیاری از سوالات و معماهای انسان است. از این رو، هنگامی که انسان در خلقت جهان هستی می‌اندیشد و به عظمت آن پی می‌برد، بیش از پیش، به جایگاه و نقش خود در جهان هستی آگاه شده و به دنبال این شناخت و معرفت، از معاصی و گفتار و کردار ناشایست گذشته خود، حسرت می‌خورد و حالتی در او ایجاد می‌شود که او را از گذشته خود و گناهان و خطاهای مرتکب شده، پشیمان کرده، برنامه‌ای متفاوت برای خود ترسیم کرده و راه و روش جدیدی در پیش می‌گیرد. این، همان نفس لواحه است که با تفکر در خود و در جهان هستی، بیدار و فعال می‌شود. آدمی در پرتو اندیشه و تفکر، گوش به ندای وجدان و فطرت سپرده، در مسیر هدایت الهی قرار می‌گیرد.

قرآن کریم، برای انسان ویژگی‌های منحصر به فردی همچون مسجود ملائکه بودن (بقره: ۳۴)؛ مورد تکریم خداوند متعال واقع شدن (اسراء: ۷۰)؛ خلقت موجودات برای او (بقره: ۲۹)؛ مصداق خلافت الهیه بودن (بقره: ۳۰)؛ حامل امانت خداوند (احزاب: ۷۲) و... بر شمرده است و به تبع آن، روایات متعددی نیز درباره خودشناسی از حضرات

معصومان علیهم السلام وارد شده است. از جمله حضرت علی علیه السلام، در بیت شعری منتسب به ایشان، فرموده: «و تَحَسَّبُ أَنْكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَ فَيْكُ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْأَكْبَرِ» (میبیدی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۷۵). بر اساس این گفته امام معصوم علیه السلام، شناخت خویشتن خویش، از طریق شناخت ظرفیت‌ها، استعدادها و توانمندی‌های انسان، می‌تواند عاملی برای رهیدن از دام نفس امّاره، قرار گرفتن در دامان نفس لوامه و رسیدن به سعادت دنیا و آخرت باشد. به عبارت دیگر، اگر انسان از راه خودشناسی، به قدر و قیمت واقعی خویش دست یابد، آنگاه خود را ارزان نمی‌فروشد و هرگز تابع هوای نفس قرار نمی‌گیرد. در مقابل، پیوسته خود را به خاطر کم‌کاری‌ها، قصور و تقصیرها سرزنش می‌کند. این خود، زمینه‌ای برای راه یافتن در وادی امن نفس مطمئنّه است.

خودشناسی، زمینه خداشناسی است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۲). خودشناسی انسان به او کمک می‌کند تا بر هوای نفس خود، مسلط شود و از غلتیدن در گمراهی و انحراف مصون ماند (نجاتی، ۱۳۸۱، ص ۲۵)؛ زیرا هر کس به خودشناسی دست یابد، عقلش بر نفسش غلبه یافته، با چراغ عقل مصلحت‌اندیش گام برداشته، از تمیّات نفسانی پرهیز نموده، از ارتکاب هر فعل سوئی اجتناب می‌نماید: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَقْلٌ وَ مَنْ جَهَلَهَا ضَلَّ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ص ۲۰۶).

خوف از پروردگار

از جمله عواملی که در بیداری نفس لوامه نقش بسزایی داشته و از انحراف و طغیان نفس جلوگیری می‌کند، خوف و خشیت در مقابل خداوند متعال است. قرآن کریم، در بیان نقش خوف ناشی از معرفت، در اجتناب نفس از انجام محرمات و پیروی هوی و هوس می‌فرماید: «وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ» (نازعات: ۴۰). از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمودند: «منظور از «مقام ربّه» این است که انسان بداند، خداوند گفتار او را می‌بیند و می‌شنود و می‌داند هر آنچه را از خیر و شر انجام می‌دهد» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۷۰). خوف از پروردگار، متوقف بر علم و معرفت و شناخت اوست: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر: ۲۸). در یک معادله، می‌توان گفت: هر اندازه علم و معرفت نسبت به خداوند متعال بیشتر باشد، خوف از او هم بیشتر خواهد شد. و به همین ترتیب، هر اندازه که درجه خوف از خداوند متعال بالاتر باشد، به همان میزان نیز نهی از متابعت نفس از هوی و هوس و تمایلات نفسانی بیشتر خواهد شد. بنا بر آنچه گذشت، معلوم می‌شود که اگر انسان توانست با عاملیت خوف، نفس خود را از متابعت هواها باز دارد، این همان نفس لوامه است که بیدار شده و این بیدار شدن نفس لوامه، معلول خوف از پروردگار است.

امام صادق علیه السلام در باب اهمیت خوف از پروردگار و نقش آن در اصلاح و هدایت انسان، می‌فرماید:

الْمُؤْمِنُ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ ذَنْبٍ قَدْ مَضَىٰ لَا يَذْرَىٰ مَا صَنَعَ اللَّهُ فِيهِ وَ عَمْرٍ قَدْ بَقِيَ لَا يَذْرَىٰ مَا يَكْتَسِبُ فِيهِ مِنَ الْمَهَالِكِ فَيَهْوُ لَا يُصْبِحُ إِلَّا خَائِفًا وَ لَا يَمْلِكُهُ إِلَّا الْخَوْفُ؛ مؤمن میان دو ترس قرار دارد: گناهی که انجام داده و نمی‌داند خدا درباره او چه می‌کند و عمری که باقی مانده و نمی‌داند چه گناهایی که مایه هلاک اوست مرتکب می‌شود؛ پس هر دم ترسان است و جز ترس اصلاحش نکند (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۸، ص ۴۳).

بر اساس این روایت، می‌توان گفت: مقام خوف از خداوند متعال، هم قبل از ارتکاب گناه موضوعیت دارد و هم بعد از آن، این مقام به‌عنوان عامل کلیدی در بیداری وجدان و پیشگیری از ارتکاب مجدد گناهان تأثیرگذار خواهد بود و اینکه گفته شده خوف از پروردگار مایهٔ اصلاح آدمی است، به این دلیل است که به‌واسطهٔ آن، از ارتکاب مجدد منکرات دوری، کرده از سیئات در امان می‌ماند.

قیامت و یاد مرگ

اسلام همچون سایر ادیان آسمانی، انسان‌ها را به یاد مرگ و قیامت فراخوانده است؛ چرا که هدف نهایی دین، رساندن بشر به کمال و سعادت است سرکشی نفس، بزرگترین مانع و سد راه کمال. یاد مرگ هم کنترل‌کنندهٔ نفس اماره است و هم بیدارکنندهٔ نفس لوّامه. از آیات و روایات به دست می‌آید که یاد مرگ و آخرت پیش‌رو، موجب بیداری وجدان آدمی و در نتیجهٔ آن، اصلاح و تغییر رفتار او و پرهیز از ارتکاب محرمات می‌شود؛ زیرا یکی از عوامل اساسی در ایجاد حالت انفعالی نفس لوّامه، غفلت است و یکی از مهم‌ترین کارکردهای یاد مرگ، زدودن غفلت.

علامه طباطبائی، در ذیل آیهٔ ۱۸۵ سورهٔ اعراف و در بیان اهمیت یاد مرگ، در بیداری نفوس و کنترل هوس‌ها آورده‌اند:

در غالب مردم چیزی که ایشان را از اشتغال به امر آخرت باز داشته و به سوی دنیا و مغرور گشتن به آن می‌کشاند، مسئلهٔ فراموش کردن مرگ است؛ مرگی که انسان نمی‌داند کارش به کجا می‌انجامد و اما اگر التفات به آن داشته باشند و متوجه باشند که از اجل خود بی‌اطلاع‌اند و ممکن است که اجلسان بسیار نزدیک باشد، قهراً از خواب غفلت بیدار می‌شوند و همین یاد مرگ، آنان را از پیروی هوا و هوس و آرزوهای دراز باز می‌دارد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۴۵۶).

در روایات نیز از یاد مرگ، به‌عنوان کنترل‌کنندهٔ نفس و شهوات نفسانی تعبیر شده است: «اَكْبَرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ هَادِمُ اللَّذَاتِ حَازِلُ بَيْنِكُمْ وَ بَيْنَ الشَّهَوَاتِ» (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۶۴). ذکر و یاد مرگ، در حقیقت نوعی تمرین مرگ و قرار دادن خود در آن حالت است. از آنجایی که انسان به‌واسطهٔ مرگ، متنبه شده: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا» (ورام، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۵۰) و حقایق اعمال خود و آنچه را که در روی زمین می‌کرد، در می‌یابد: «ثُمَّ تَرُدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيَبْتَلِيكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (جمعه: ۸)، به‌واسطهٔ یاد مرگ نیز از غفلت رهیده و حق را در می‌یابد و جز در راه عافیت و سلامت گام نخواهد گذاشت. مرگ‌اندیشی و توجه به قیامت، از ویژگی‌های بارز انبیاء ﷺ بوده، و موجب انجام اعمال صالح و پیمودن راه حق توسط ایشان معرفی شده است: «وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِيْرَاهِيْمَ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوْبَ اَوْلِيَ الْاَيْدِي وَ الْاَبْصِرَ اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدَّارِ» (ص: ۴۵-۴۶). از این سخن، به دست می‌آید که عقیده به روز قیامت، علت نیرومند بودن انسان برای اطاعت حق و دارای بصیرت بودن است. چنان‌که انکار روز قیامت بیشتر از هر عامل دیگری انسان را بی‌بندوبار می‌کند (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۹، ص ۲۳۸).

عوامل بیرونی

انذاردهندگان

در قرآن کریم، با عناوین مختلفی از فرجام تکذیب‌کنندگان، آتش جهنم، سختی عذاب الهی، حسابرسی در قیامت و... انذار داده شده است. از این رو، ذات اقدس الهی مبدأ حقیقی انذار بوده و خداوند متعال، به‌عنوان انذاردهندهٔ اولی معرفی شده است (دخان: ۳؛ نبأ: ۴۰؛ لیل: ۱۴). در قرآن کریم، از پیامبران الهی (نجم: ۵۶؛ کهف: ۵۶؛ انعام: ۴۸؛ حج: ۴۹؛ احقاف: ۲۱)، اجنه (احقاف: ۲۹)، عده‌ای خاص از مؤمنان (توبه: ۱۲۲) و آیات قرآن (اعراف: ۲؛ قمر: ۵)، به‌عنوان مندرین یاد شده است. اما در میان همهٔ اینها، و با توجه به موضوع بحث؛ یعنی بیداری نفس لوامه، پیامبران علیهم‌السلام، به دلیل ارتباط مستقیم با انبای بشری، از جایگاه برتری برخوردار هستند؛ زیرا پیامبران علیهم‌السلام با مردم در ارتباط مستقیم و نزدیک بوده، در مسیر دعوت خود، مشرکان، ستمگران، ستیزه‌جویان و... را با قرائت آیات الهی و با هدف در پیش گرفتن مسیر هدایت (سجده: ۳)، بیداری وجدان‌ها و نفوس بشری (قصص: ۴۶) و تقوای الهی و دوری از گناه (نوح: ۲-۳) و... انذار می‌کردند.

همان‌طور که مشخص شد، انبیاء علیهم‌السلام مهم‌ترین انذاردهندگان بوده و بیداری نفوس بشری در جهت تقوای الهی و پرهیز از گناه، مهم‌ترین هدف انذار آنان به شمار می‌آید؛ با این توضیح که انسان فطرتاً به خیر گرایش داشته و از شر گریزان است. اما گاهی به دلایل مختلف، این گرایش فطری در وجود او خفته است. از این رو، مهم‌ترین کارکرد انذار پیامبران علیهم‌السلام، بیداری این نفوس و گرایش‌های خفته بشری از چهل، غفلت و فراموشی و تحریض به انجام خیر و دوری از شر، به‌واسطهٔ توجه به خطرات ناشی از اعمال فعلی آنها در آینده است. هرچند این مهم به دلیل وجود موانعی همچون پیروی از هوی و هوس، دنیاپرستی، تقلید از نیاکان و... ممکن است تحقق نیابد.

یکی از مصادیق بارز بیداری وجدان خفته، در انسان‌ها توسط انبیاء علیهم‌السلام، در سورهٔ طه و در داستان حضرت موسی علیه‌السلام به روشنی مطرح شده است: «قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَىٰ» (طه: ۶۴). حضرت موسی علیه‌السلام، با این عبارات، فرعون و فرعونیان را خطاب قرار داده و شروع مأموریت الهی خود را به انذار از شرک به خدا، اختصاص داده است.

منظور موسی از افترای بر خدا، آن است که کسی یا چیزی را شریک او قرار داده، معجزات فرستاده خدا را به سحر نسبت دهند و فرعون را معبود و الله خود بیندارند، مسلماً کسی که چنین دروغ‌هایی به خدا ببندد و با تمام قوا برای خاموش کردن نور حق بکوشد، خداوند چنین کسانی را بدون مجازات نخواهد گذارد (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۳۳۲).

این انذار حضرت موسی علیه‌السلام، در ابتدا بر دل‌های بعضی از مخاطبان تأثیر گذاشته، آنها را به تأمل و نجوای با هم واداشته و آماده پذیرش حق می‌کند: «فَتَنَزَّعُوا أَمْرَهُم بِئِنَّهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَىٰ» (طه: ۶۲). در نهایت، با دیدن معجزه حضرت موسی علیه‌السلام، که تکمیل‌کنندهٔ انذار قبلی ایشان بود، از راه کفر برگشته و به خدای هارون و موسی ایمان می‌آورند: «فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَجْدًا قَالَ أُوْءَامِنًا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَىٰ» (طه: ۷۰).

آمران به معروف و ناهیان از منکر

ائمه اطهار علیهم السلام به عنوان آمران به معروف و ناهیان از منکر، معرفی شده‌اند (زیارت جامعه کبیره)؛ بدین معنا که ضمن گفتار، با رفتار عملی خود، امر به معروف و نهی از منکر نموده، آن را در بین جامعه رواج داده و فرهنگ‌سازی می‌کردند. پیروی از سنت و سیره انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام، در اجرای احکام و معارف الهی، همچون امر به معروف و نهی از منکر، اندرز و موعظه ... در مقام حرف و عمل خود عاملی است در جهت پویایی و بیداری نفس لوامه و تهذیب نفوس بشری.

بر اساس دلائل عقلی و نقلی، امامت تداوم نبوت و رسالت بوده، امامان علیهم السلام حاملان علوم الهی و دارندگان تمام شئون و وظائف رسول و نبی، به جز وحی نبوت هستند. امامان معصوم علیهم السلام، همچون انبیاء علیهم السلام، همه همّت خود را برای نجات انسان از گمراهی و نادانی و سوق او، به سوی هدایت به کار گرفته‌اند. یکی از بسترهای مناسب هدایت انسان، بیداری وجدان و نفس لوامه است. ائمه اطهار علیهم السلام با تمرکز بر فطرت الهی مخاطبان خود و همچنین، تلاش جهت تنبّه آفرینی و توجه آنان به فطرت درونی خویش، سعی در تربیت و هدایت آنان داشتند؛ چرا که فطرت و وجدان بیدار است که می‌تواند انسان را در مسیر خیر و سعادت قرار دهد و خوبی و بدی را به ایشان نشان دهد. در این زمینه و از باب نمونه می‌توان به ماجرای گذر امام موسی بن جعفر علیه السلام از جلوی درب خانه بُشر حافی و گفتار آن حضرت، به کنیز وی اشاره کرد؛ تا آنجایی که کلام امام علیه السلام در جان بُشر انقلابی ایجاد کرده، موجب بیداری وجدان بُشر شده و او را در زمره عرفای بنام اسلامی قرار می‌دهد:

وقتی حضرت امام کاظم علیه السلام از خانه او در بغداد عبور می‌کردند، و صدای غنا و ملامهی و رقص و نی که از خانه بیرون می‌آمد، به گوش حضرت رسید. در این حال کنیزی که در دست او خاکروبه بود و می‌خواست در منزل بریزد، از منزل خارج شد و خاکروبه را ریخت. حضرت به او گفتند: یا جاریه! صاحب هذا الذار حرّ أم عبد؟! فقالت: بل حرّ. فقال علیه السلام: صدقت؛ لو كان عبداً خاف من مولاه. «ای خانم! مالک این خانه آزاد است یا بنده؟! گفت: آزاد است. امام کاظم علیه السلام گفت: راست گفتی؛ اگر بنده بود، از آقای خود می‌ترسید و چنین کاری نمی‌کرد». آن کنیز چون با خود آب برگرفت و به خانه بازگشت و بر صاحب خانه وارد شد. آقای وی که بر سر سفره شراب بود گفت: چرا دیر برگشتی؟! گفت: مردی با من چنین و چنان گفت. بشر در این حال فوراً با پای برهنه (حافیا) از منزل بیرون شد تا حضرت مولانا کاظم علیه السلام را دیدار کرد و عذرخواهی نمود و گریست، و از کردارش و عملش شرمده شد و بر دست آن حضرت توبه نمود (حلی، ۱۳۷۹، ص ۵۹).

واعظان

نفس لوامه، همچون عقل و ایمان واعظ درونی انسان است. این واعظ درونی، نیازمند واعظی بیرونی است. از این رو، امام صادق علیه السلام پیوسته انسان را نیازمند واعظ بیرونی می‌داند: «الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى تَوْفِيقِ مِنَ اللَّهِ وَ وَاعِظٍ مِنْ نَفْسِهِ وَ قَبُولٍ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۴۵۷). گوش فرا ندادن به واعظ بیرونی، آسیب‌های فراوانی را برای انسان به وجود می‌آورد. غیر از انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام، به عنوان واعظان برگزیده الهی، سایر واعظان نیز بر بیداری نفس لوامه و وجدان آدمی مؤثر هستند. از جمله این واعظان، می‌توان به قرآن کریم اشاره نمود. قرآن کریم،

به‌عنوان موعظه و اندرز حق تعالی و درمان آنچه در سینه‌هاست و در کنار انبیاء و ائمه اطهار علیهم‌السلام، انسان‌ها را از غفلت بیدار ساخته در دامان هدایت و رحمت الهی قرار می‌دهد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (یونس: ۵۷).

قرآن در اولین برخوردش با مؤمنین، آنان را چنین در می‌یابد که در دریای غفلت فرو رفته و موج حیرت از هر سو به آنان احاطه یافته و در نتیجه باطن آنان را به ظلمت‌های شک و ریب تاریک ساخته و دل‌هایشان را به انواع رذائل و صفات و حالات خبیثه بیمار ساخته؛ لذا با موعظ حسنه اندرزشان می‌دهد و از خواب غفلت بیدارشان می‌کند و از هر نیت فاسد و عمل زشت نهیشان نموده، به سوی خیر و سعادت و ادارشان می‌سازد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۱۱۶).

نه تنها تذکری برای افراد، بلکه مایه تذکر و بیداری ملت‌ها نیز می‌باشد: «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تَسْأَلُونَ» (زخرف: ۴۴). به عبارت بهتر، بر اساس آیه «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» (تکویر: ۲۷؛ ص: ۸۷؛ یوسف: ۱۰۴). شأن واقعی قرآن کریم، چیزی نیست جز تذکر و بیدارگری انفس خلائق، نسبت به اموری که مورد غفلت واقع شده است و به واسطه آن، می‌تواند حق را دریاورد و در مسیر آن قرار گیرد.

در سوره قلم و در داستان مربوط به اصحاب الجنّه، نقش واعظ بیرونی، که در قامت یکی از خردمندان و عادلان قوم بوده، به زیبایی ترسیم شده است: «قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تَسْبَحُونَ» (قلم: ۲۸)؛ این واعظ بیرونی، قوم و خانواده خود را به ذکر یاد خدا و تسبیح او فراخوانده، اما به نصایح او توجهی نکرده بودند. اما پس از نابودی باغ، متوجه ظلم و طغیان خود شده و روی به درگاه الهی آورده‌اند. البته باید توجه داشت که اثر واعظ بیرونی، منوط به فعال بودن واعظ درونی در وجود اوست: «أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعِنْ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَ زَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا لَآ زَاجِرٌ وَ لَآ وَاعِظٌ» (نهج‌البلاغه، خطبه ۹۰)؛ همانا آن کس که خود را یاری نکند و پنددهنده و هشداردهنده خویش نباشد، دیگری هشداردهنده و پنددهنده او نخواهد بود. قرآن کریم، به‌عنوان واعظ و عامل بیداری و شفای دل‌ها، بر این مسئله تأکید داشته، برای ظالمین و خفته‌دلان، اثری از ناحیه آیات وحی قایل نیست: «وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَآ يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (اسراء: ۸۲). ذکر و شفا و رحمتش، مخصوص اهل آن و مؤمنین و «اصلاح‌کننده کسی است که خود نفسی اصلاح طلب داشته باشد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۲۵۲). وگرنه غیرمؤمنان را به دلیل دوری از فطرت الهی و انکار آیات و حیانی، خسران مضاعف خواهد بود.

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت، نکات تکات ذیل به دست می‌آید:

۱. عموم مفسران و اندیشمندان معتقدند که نفس، واحد بوده و آنجا که به اوصافی چون امّاره، لوامه، مطمئنه و... متصف شده است، مرتبه و شأنی از شئون نفس به شمار می‌آید. براین اساس، نفس انسان در شرایط مختلف و به دلایل متفاوت، مراتب و شئون مختلفی را می‌پذیرد که نفس لوامه و لوامگی نفس، یکی از آن مراتب است که به‌عنوان ضمیر و وجدان اخلاقی شناخته می‌شود.

۲. کارکرد این مرتبه از نفس، ملامت صاحب آن و ایجاد حس ندامت در او، به دلیل انجام معاصی و یا قصور در انجام خیرات است؛ از این رو، هم فعل را دربر می‌گیرد و هم ترک فعل را.
۳. این مرتبه از نفس هم ناظر به بُعد دنیوی زندگی انسان است و هم ناظر به بُعد اخروی و هنگامه قیامت. بُعد دنیوی از آن جهت که صاحب خود را در اثر ارتکاب معاصی مورد ملامت و ندامت قرار داده، به ترک و جبران مافات وامی‌دارد. در عرصه قیامت نیز خویشتن را به دلیل انجام معاصی و کمی خیرات در دنیا سرزنش می‌کند. با این تفاوت که ندامت و ملامت خویشتن را در قیامت، دیر هنگام بوده سودی بر آن مترتب نیست.
۴. همهٔ انسان‌ها از این مرتبهٔ نفس برخوردار می‌باشند. اما به مانند فطرت توحیدی، که در وجود آدمی به ودیعت نهاده شده است، بعضی مواقع و در پرتو عوامل مختلفی مورد غفلت واقع می‌شود.

منابع

- نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی، قم، الهادی.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۴۰۴ق، *تحف العقول*، قم، جامعه مدرسین.
- ابن طاووس حلی، رضی الدین علی بن موسی، ۱۳۴۸، *التهوف علی قتلی الطفوف*، تهران، جهان.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر.
- ابومخنف کوفی، لوط بن یحیی، ۱۴۱۷ق، *وقعه الطف*، تحقیق محمد هادی یوسفی غروی، قم، جامعه مدرسین.
- انصاری، زکریا بن محمد، ۱۴۲۸ق، *حاشیه العلامة مصطفی العروسی المسماه نتائج الافکار القدسیه فی بیان معانی شرح الرساله القشیریه*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- بحرانی، هاشم، ۱۴۱۶ق، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بنیاد بعثت.
- بلخی، مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳ق، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، بیروت، دار احیاء التراث.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۴۱۰ق، *غرر الحکم و درر الکلم*، قم، دارالکتب الاسلامی.
- جرجانی، علی بن محمد، ۱۴۲۱ق، *التعریفات*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- حریری، محمد یوسف، ۱۳۸۴، *فرهنگ اصطلاحات قرآنی*، قم، هجرت.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۶۹، *منهاج الکرامه فی معرفه الامامه*، تحقیق عبدالرحیم مبارک، مشهد، ناسوخا.
- حنفی، عبدالمنعم، ۱۴۲۵ق، *موسوعه القرآن العظیم*، قاهره، مکتبه مدبولی.
- دیلمی، حسن، ۱۴۱۲ق، *ارشاد القلوب الی الصواب*، قم، رضی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دارالعلم.
- زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دارالکتب العربی.
- سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۷۸، *الأقسام فی القرآن الکریم*، تهران، مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، ۱۳۸۰، *تفسیر سورآبادی*، تهران، فرهنگ نشر نو.
- صدرالمتألهین، ۱۳۶۸، *الحکمه المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأریع*، قم، مکتبه المصطفوی.
- طباطبائی، سید محمد حسین، *تفسیر المیزان*، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- _____، ۱۳۷۷، *تفسیر جوامع الجامع*، تهران، دانشگاه تهران.
- _____، ۱۴۱۲ق، *مکارم الاخلاق*، قم، شریف رضی.
- طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵، *مجمع البحرین*، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
- طیب، عبدالحسین، ۱۳۷۸، *طیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، اسلام.
- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ق، *تفسیر نورالتقلین*، قم، اسماعیلیان.
- فراء، یحیی بن زیاد، بی تا، *معانی القرآن*، مصر، دارالمصریه للتالیف و الترجمه.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، *کتاب العین*، قم، هجرت.
- فضل الله، محمد حسن، ۱۴۱۹ق، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت، دارالملاک للطباعه والنشر.
- فلسفی، محمد دقتی، ۱۴۲۶ق، *الطفل بین الوراثه و التربیه*، تحقیق فاضل حسینی میلانی، قم، مکتبه الاوحد.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۱۴۱۷ق، *المحججه البیضاء فی تهذیب الاحیاء*، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، مرکز نشر اسلامی.
- _____، ۱۴۲۳ق، *الحقائقی فی محاسن الاخلاق*، قم، دارالکتب الاسلامی.
- قرآنی، محسن، ۱۳۸۸، *تفسیر نور*، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- قرشی، علی اکبر، ۱۳۷۷، *تفسیر احسن الحدیث*، تهران، بنیاد بعثت.
- قطب، بن ابراهیم سادلی، ۱۴۱۲ق، *فی ظلال القرآن*، بیروت، دارالشروق.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۷، *تفسیر القمی*، قم، دارالکتب.

- کلینی، محمدبن عقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- کجوری، محمدباقر، ۱۳۸۰، *الخصائص الفاطمیه*، قم، شریف رضی.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- _____، ۱۴۰۴ق، *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- مدرسی، محمدتقی، ۱۴۱۹ق، *تفسیر من هدی القرآن*، تهران، دار محیی الحسین علیه السلام.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۱، *اخلاق در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مصطفوی، حسن، ۱۴۳۰ق، *التحقیق فی کلمات القرآن*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- مظاهری، حسین، ۱۳۸۶، *عوامل کنترل غرایز در زندگی انسان*، تهران، ذکر.
- مفید، محمدبن محمد، ۱۴۱۳ق، *الأمالی*، تصحیح حسین استادولی و علی اکبر غفاری، قم، کنگره شیخ مفید.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- میبدی، حسین بن معین الدین، ۱۴۱۱ق، *دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام*، تصحیح مصطفی زمانی، قم، دار نداء الاسلام للنشر.
- میبدی، رشیدالدین ابوالفضل، ۱۳۷۱، *کشف الاسرار و عده الابرار*، تهران، امیرکبیر.
- نجاتی، محمدعثمان، ۱۳۸۱، *قرآن و روان شناسی*، مشهد، آستان قدس رضوی.
- نراقی، مهدی بن ابی ذر، ۱۳۸۸، *جامع السعادات*، ترجمه کریم فیضی، قم، قائم آل محمد علیهم السلام.
- ورامین ابی فراس، مسعودبن عیسی، بی تا، *مجموعه ورام (تنبيه الخواطر)*، قم، مکتبه فقیه.